

فلسفه و رمان

اندیشیدن ، پیش از هر چیزی ، عبارت از آنست که بخواهیم جهانی بیافرینیم (یا حدود جهان خود را معین کنیم ، و این هر دو بیک معناست) ؛ عبارت از آنست که از ناسازگاری اساسی ، که انسان را از تجربه خود جدا میسازد ، آغاز کنیم تا زمینه سازشی طبق آرزوی خود بیابیم ، - جهانی بیابیم که بر پایه دلایل استوار گشته و یا با پرتو شباهت‌ها روشن شده باشد ، و با آن بتوان این جدائی تحمل ناپذیر را از میان برداشت. فیلسوف ، حتی اگر کانت باشد ، آفریننده است . برای خود قهرمان‌ها ، رمزها و ماجراها دارد . نقطه گره گشائی و پایان کار دارد . برعکس ، تقدیمی که به نسبت شعور و تحقیق نصیب رمان شده است ، علیرغم ظواهر امر ، تنها نشانه ذهنی شدن بیشتر هنر است . مطلب را بشکافیم ، در این جاسخن خاصه بر سر بزرگترین رمانهاست . باروری و عظمت هر رشته هنر را غالباً باید به نسبت زبانه هائی که در آن یافت میشود سنجید . فزونی شماره رمان های بد نباید عظمت بهترین رمانها را از یاد ما ببرد . این رمانها بحق جهان خویش را با خود دربردارند . رمان برای خود منطق و استدلال دارد ، مکاشفه دارد ، اصول مسلم دارد . همچنین الزامات روشنی و وضوح دارد . تضاد دیرینی که در بالا از آن سخن میگفتیم ، در این حالت خاص باز هم کمتر مورد دارد . این تضاد برای زمانی صادق بود که در آن باسانی میتوانستیم فلسفه را از مصنف و مبدع آن جدا سازیم . امروزه که اندیشه دیگر مدعی احکام عام نیست ، امروزه که بهترین تاریخ اندیشه تاریخ پشیمانی‌ها و توبه های آن میتواند باشد ، دیگر میدانیم که دستگاه فلسفی ، اگر که پذیرفتنی و روا باشد ، از مصنف خود جدا نیست . حتی «فلسفه اخلاق» از یک جنبه ، چیزی جز یک رازگویی مطول و دقیق نیست . اندیشه انتزاعی سرانجام به تکیه گاه جسم می پیوندد . و بر همین سیاق ، ماجراهای جسم و گیرودار سوداها که در رمان است اندکی بیشتر متناسب الزامات یک جهان بینی تنظیم میشود . دیگر «داستان» نمی گویند ، بلکه جهان خاص خود را می آفرینند . رمان نویسان بزرگ رمان نویسانی فیلسوف هستند ، یعنی خلاف نویسندگانی که میخواهند مطلبی را به اثبات برسانند . و از این

زمره اند بالزاک ، ساد Sade ، ملویل Melville ، استاندال ، داستایفسکی ، پروست Proust ، مالرو Malraux ، کافکا . وما نخواسته ایم بیش از چند نفر را نام برده باشیم .

ولی ، درست همان انتخابی که اینان کرده اند تا به کمک تصاویر بنویسند نه بیاری استدلال نشان دهنده نوعی اندیشه مشترک میان آنها است ، اندیشه ای که بیقین می داند که اصل توضیح بیفایده است ، اما به پیام آموزنده ظاهر محسوس ایمان دارد . این رمان نویسان اثر خود را در عین حال یک پایان و یک آغاز می شمارند . اثرشان زائیده فلسفه ای است که غالباً در بیان نیامده و مثالی است از برای آن ، نمایشی است از آن . ولی اثر جز بوسیله نکات ناگفته این فلسفه کامل نیست . بالاخره ، اثرشان تأییدی است بر روایت دیگر این نکته قدیمی که میگوید اندیشه اگر اندک باشد از زندگی دور میسازد و اگر بسیار باشد بدن باز میگرداند . اندیشه که از تصعید واقعیات عاجز است به تقلید آن دل خوش میکند . زمانی که از آن سخن رفت وسیله این گونه شناخت است ، که در عین حال نسبی است و به کنه آن نمیتوان رسید . . .

از «افسانه سی زیفه»

